

ضرورت فراگیری بلاغت در فهم متون دینی

در گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین مردانی

علم بلاغت از اصول و قواعدی حرف می‌زند که با آن اصول و قواعد می‌توانیم حالت‌های کلام عربی و معنای آنها را بشناسیم. علم بلاغت که امروزه در کتابها موجود است، پنجاه الی شصت درصد این علم می‌باشد و عناوین کار نکرده خیلی زیادی وجود دارد. مثل قرینه، سیاق و ... که هنوز درباره آنها بحث نشده است. علم بلاغت تأثیر بسزایی در فهم دین دارد و اگر کسی آن را به خوبی بداند می‌تواند به خوبی بسیاری از آیات قرآن را به صورت کلی تفسیر کند. در نتیجه توجه جدی به این علم در حوزه‌های علمی شیعی امروز خیلی ضرورت دارد. نوشتن کتابها، مقاله‌ها و تولید علم در این بحث بسیار ضروری است که بر خواص پوشیده نیست .

رضا ثانی

اشاره

حاج آقای مردانی از اساتید درس بلاغت مدرسه علمیه علوی (علیهالسلام) هستند.

رهنامه: سؤال اصلی ما این است که علم بلاغت چیست ، از چه زمانی آغاز شده و چه ضرورتی دارد؟

استاد: شروع علم بلاغت به قبل از زمان نزول قرآن بر پیامبر اکرم (ص) می‌رسد. در آن موقع، دنیای حجاز دنیای بلاغت و ادبیات بود اعم از صرف ، نحو و بلاغت. اما بلاغت اهمیت بیشتری داشت از

این لحاظ که به مفهوم و معنا می‌پرداخت. صرف و نحو غالباً با ساختار کلمات و ترکیبات آن و در نهایت با معنای ظاهری واژه‌ها و کلمات سر و کار دارند و هدف صیانت زبان از اشتباهات در گفتار را بر عهده دارند و این دو علم با معنای ثانوی کمتر سر و کار دارند. اما در علم بلاغت وارد معنای ثانوی میشویم یعنی معنای ای که در ظاهر کلام چندان به چشم نمی‌آید. به عنوان مثال وقتی این آیه را می‌خوانیم "لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله" یک معنای ظاهری از آن دریافت میکنیم که ((اگر این قرآن را بر کوهی فرومی‌فرستادیم، یقیناً آنرا از بیم خدا خاضع و از هم پاشیده می‌دید)) ولی هیچ جای آیه اشاره‌ای به معنای تویخ نشده به این صورت که در اینجا مولایی در حال تویخ بنده‌های خود می‌باشد که چرا به این کتاب کم توجهی می‌شود و این در ظاهر کلام موجود نیست ولی از سیاق آیه برداشت می‌شود. که علم بلاغت به این نوع مطالب می‌پردازد. روایاتی از ائمه معصومین (ع) داریم که قرآن به زبان ((ایاک اعنی و اسمعی یا جارة)) نازل شده که معادل آن در فارسی ((به در بگو دیوار بشنود)) می‌شود. در بسیاری از موارد کلام خود معصومین هم به همین صورت است. فهم این نوع سخن نیاز دارد که ما از ظاهر کلام عدول کنیم و این وظیفه بر عهده بلاغت است. اگر بخواهیم یک تعریف کلی از علم بلاغت بگوییم، علم بلاغت از اصول و قواعدی حرف می‌زند که با آن اصول و قواعد میتوانیم حالت‌های کلام عربی و معنای آنها را بشناسیم. حالت‌هایی که در زیبایی کلام دخیل است. یک بحث ذاتی در علم بلاغت داریم که معانی و بیان آن را بر عهده دارند و یک بحث عرضی که علم بدیع بر عهده دارد. علم بدیع به زیبایی کلام می‌پردازد. سجع، هجا و... بعد که اسلام وارد زندگی مردم شد و همراه با نزول قرآن، مردم و ادبا با یک کتاب بسیار غنی در این زمینه به نام قرآن مواجه شدند و دیدند که این کتاب از حیث ادبی مخصوصاً از حیث بلاغی مطالبی عالی دارد. همه ادبا خواستند کلامی در مقابل قرآن بیاورند، نتوانستند. لذا اهمیت به علم معانی و بیان در بین مردم گسترش پیدا کرد. بنابراین ادبا به سمت وضع علم بلاغت رفتند و بلاغت در همان زمانها بود که از در هم آمیختگی با علم نحو جدا شد و شروع به پیشرفت کرد و روز به روز غنی تر شد. در قرن پنجم و ششم هجری، مقداری از مباحث فلسفی و منطقی که از روم و یونان باستان به زبان عربی ترجمه شده بود، وارد بلاغت شد.

و متأسفانه از قرن ششم به بعد کار جدی‌ای در علم بلاغت صورت نگرفت. کارها فقط به حاشیه زدن یا شرح نوشتن و تفصیل دادن، مثل مطول و، خلاصه شده بود. و باید بگوییم که این عدم تلاش جدی در علم بلاغت باعث شد که ما در فهم بعضی از مطالب تفسیری و بعضی از مطالب روایی و سخنان بزرگان نیز دچار مشکل شویم.

این تعریفی که کردم تعریف کلی بلاغت است که معمولاً به آن پرداخته نمی‌شود. بعضی از دوستان جسته و گریخته تعاریفی آورده‌اند ولی بیشتر به تعریف علم معانی، علم بیان و علم بدیع به صورت مجزا پرداخته‌اند نه به تعریف بلاغت به صورت کلی. بدین صورت که علم بلاغت شامل معانی، بیان و بدیع می‌گردد. علم معانی با معانی ثانوی کار دارد و علم بیان با طرق مختلف بیان یک مطلب سر و کار دارد که شامل استعاره، تشبیه، مجاز و کنایه می‌شود و علم بدیع هم که همان محسنات عرضی و بدیعی در یک کلام می‌باشد.

رهنامه: آیا در علم بلاغت اثرات اهل تسنن هم به چشم می‌خورد؟

استاد: این نکته خیلی مورد اهمیت است که ما متأسفانه شاهد بلاغتی هستیم که علمای عامه در طول زمان آن را به ما دیکته کردند. از شیعیان کم داریم. حتی سید رضی (ره) که مجازات النبویه دارد و مجازی که در بلاغت از آن بحث می‌شود در اصل به ایشان بر می‌گردد ولی در هیچ کتاب بلاغی اصلاً ذکری از ایشان نمی‌بینیم. چون شیعه بوده. یا مثلاً ذکری از کتاب مجازات قرآنش نمی‌بینیم. متأسفانه آنها به صورت بسیار دقیق و علمی، خواسته یا ناخواسته، قواعدی را در علم بلاغت آوردند که در تفسیر و فهم ما از روایات تاثیر گذاشته و تاسف بعدی این است که بعضی از علما و مفسرین شیعه هم از همان قواعد و اصول تبعیت کرده‌اند. به عنوان مثال در آیه "لا تحزن إن الله معنا" که مربوط به مسئله غار و هم‌نشینی پیامبر با ابوبکر در غار است، آنها در تمام کتابهای بلاغی خودشان گفته‌اند "لا تحزن" در اینجا برای استثناس است یعنی انس گرفتن. یعنی در آن موقعیت پیامبر شدیداً دوست داشت با ابوبکر حرف بزنند لذا به او گفت "لا تحزن ان الله معنا" و این دلالت بر فضیلت ابوبکر می‌کند. بعضی از دوستان نیز در کتابهای شیعه همین را آورده‌اند. درحالی‌که غلط است. اگر به علم معانی و بحث حال و مقتضای حال که خود آنها در کتابهایشان آورده‌اند، رجوع کنیم، می‌فهمیم که اصلاً باید ببینیم قرینه و سیاق، که

از مسائل مهم علم معانی اند، در اینجا بر چه چیزی دلالت می‌کنند. آیا در موقعیتی که عرصه بر پیامبر تنگ شده و او را دنبال کرده‌اند و خداوند او را درون غاری فرستاده و تار عنکبوت و کبوتر را بر جلوی غار گذاشته، آیا اقتضای حال این است که پیامبر در آنجا ساکت باشد و حرفی نزنند چون مشرکین مطلع می‌شوند یا اقتضا این است که حرف بزنند. هیچ عقل سلیمی نمیگوید اقتضا در آنجا حرف زدن است. اگر پیامبر در آنجا که اقتضای حال سکوت است حرفی بزند و بگوید "لاتحزن ان الله معنا"، این "لاتحزن"، به معنای اصلی و حقیقی است یعنی نترس. ترس تو ممکن است کار دست ما بدهد. اما با یک تفسیر اشتباه می‌بینیم اصلاً قرآن اشتباه فهمیده میشود و دلالت آن به سمت و سوی دیگری می‌رود.

رهنامه: آیا علم بلاغت علمی محدود می‌باشد و دیگر جای توسعه ندارد؟

استاد: ما قائل هستیم که علم بلاغتی که امروزه در کتابها موجود است پنجاه الی شصت درصد این علم می‌باشد و عناوین کار نکرده خیلی زیاد است. در علم معانی قرینه کاملاً اثر دارد درحالیکه هیچ جا از قرینه بحث نشده است. سیاق، از اساس علم معانی است که از آن هم هیچ جا، حرفی نزده‌اند. علم معانی وارد در مباحث جملات کلی، مسائل تقیید و اطلاق یا متمم‌هایی که در زبان فارسی مصطلح است، نشده، در حالیکه اینها از اصول این علم می‌باشد. بلاغت امروز به ما میگوید اصل در کلام مسند و مسندالیه است در حالیکه اصل فقط اینها نیست. متممها، مفاعیل و جار و مجرور نیز باید از ارکان جمله شمرده شود. چون اگر این رکنها نباشد جمله اشتباه فهمیده میشود. مثلاً اگر در جمله "و ما خلقنا بینهما باطلاً"، و در جمله "و ما خلقنا السموات و الأرض و ما بینهما لاعبین" کلمه "باطلاً" و کلمه "لاعبین" را نیاوریم کلام به هم میخورد در حالی که نه مسند هستند و نه مسندالیه.

رهنامه: آیا علم بلاغت در فهم دین تاثیر دارد و اساساً نبود آن چه تاثیری می‌تواند در دین داشته باشد؟

استاد: پس سوال این است که اگر بلاغت را به صورت کلی و در جایگاه اصلی خودش در نظر بگیریم چه تاثیری در فهم دین دارد؟ آیا واقعاً در فهم متون دینی تأثیر دارد؟ میدانیم که بهترین متن دینی ما قرآن است که خیلی هم بر آن تاکید شده. در بین مفسرین زمخشری در کشاف و مرحوم علامه در المیزان،

بیشترین افرادی هستند که از علم بلاغت استفاده کردند و اعتقاد حقیر بر این است که استفاده علامه در تفسیر المیزان قابل قیاس با زمخشری در کشاف، نمی باشد و اعتقاد دوم ما این است که اگر مرحوم علامه از این مبانی فهمی بلاغت استفاده نمیکردند تفسیرشان تفسیر المیزان نمیشد. آقای زمخشری در صفحه دوم کشاف چنین بیان میکند که اگر فقیه در فتوا از همه علما فقیه‌تر باشد، متکلم در کلام از همه بالاتر باشد نحوی از سیبویه هم نحوی‌تر باشد اخباری و واعظ و لغوی در علوم خودشان یکه‌تاز و سرآمد روزگار باشند، اجازه غوص در قرآن و تأمل در قرآن را ندارند مگر اینکه در دو علم معانی و بیان نیز متخصص بشوند. و این کلام ایشان واقعاً کلام صحیحی است و بعضی از دیگر علما هم چنین نظری گفته‌اند. در رابطه با فقه هم همین مطلب را از بعضی از علما داریم. به عنوان مثال **علامه وحید بهبهانی در الفوائد الحائریه اینطور گفته است که سید مرتضی، شهید ثانی، شیخ احمد بن بحرانی، علم معانی و بیان را یکی از شرائط اجتهاد میدانند. بلکه شیخ احمد بحرانی و شهید ثانی علم بدیع را هم از شرایط اجتهاد میدانند. این را مرحوم علامه وحید بهبهانی میگوید.** از علمای امروزی چنین جملاتی زیاد داریم. واقعاً نقش قواعد معانی و بیان و علم بلاغت در فهم دین لابد منه است. من چند مثال دیگر از قرآن عرض میکنم. خود حقیر تک تک آیاتی را که تا حال بررسی کرده ام می بینم در هر آیه چندین مفهوم تفسیری توسط قواعد بلاغی فهمیده می شود و مطمئنم که آیات دیگر هم به همین صورت است. گاهی آقایان خیال میکنند کار ما شبیه تجزیه و ترکیب در علم نحو است مثلاً میگوییم اینجا تقدیم ماحقه التأخیر است یا اینجا فصل است یا اینجا قصر است و ولی این صحیح نیست بلکه ما میگوییم با توجه به قاعده‌های بلاغی می توان قرآن را فهمید و مراد خدا را درک کرد یعنی به اغراض کلام و بعضی از معانی باطنی و ثانوی پی برد. مثلاً مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه ولایت؛ "انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکوة و هم راکعون" (۵۵ مانده)، ایشان با توجه به خود آیه و استفاده از دو اصل بلاغی، ولایت علی بن ابیطالب (ع) را اثبات میکند. یکی اصل سیاق که در علم معانی است، دوم بررسی اصول و قواعد تطبیقی علم معانی. ما در علم معانی این نظر را که خیلی هم جدی است، میخوانیم که در قصر حقیقی تقسیم به افراد و قلب و تعیین نداریم. و قصری که به افراد، تعیین و قلب، تقسیم میشود، قصر اضافی است نه حقیقی. این را تا حال در غالب کتابهای بلاغی داشتیم که با توجه به این اصل ما نمیتوانیم از خود آیه ولایت امیرالمؤمنین را اثبات کنیم. اما مضمون بیان مرحوم علامه این است که چرا

قصر به افراد و تعیین و قلب فقط در قصر اضافی است بلکه در قصر حقیقی هم میتواند باشد. که اثبات شده و انشاءالله بیان خواهد شد. وقتی در قصر حقیقی هم باشد آنگاه آن را چه افراد بگیریم و چه قلب، با ائمه، ولایت را میتوان ثابت کرد. البته، با اثبات مطالب دیگری مثل درست کردن سیاق آیه یا اینکه الذین جمع است، عام است ولی در اینجا دلالت بر خاص میکند که آن هم با کمک علم نحو به راحتی می توان اثبات کرد. در اینصورت مطلب خیلی شیرین میشود و فهم خیلی عوض میشود. اعتقاد ما این است اگر کسی بلاغت را بداند و با آن سر و کار داشته باشد میتواند بسیاری از آیات را به صورت کلی تفسیر کند و از اصول و قواعد علم بلاغت می تواند مراد واقعی خدا را بفهمد. مثال دیگر اینکه در قرآن آیه "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين" داریم. این همه قید در این آیه برای چیست. چرا رب العالمين، چرا الرحمن، چرا الرحيم، چرا مالک يوم الدين، چرا فقط این سه قید آمده. خدا قیود زیادی دارد پس آوردن این قیود دلیل میخواهد. در روایتی از امیرالمومنین علی (ع) در بحارالانوار جلد دوم داریم که میفرماید: "واعلموا رحمکم الله أنه من لم يعرف... یعنی" اگر کسی نداند علم قضا و قدر، تقدیم و تاخیر، مبین و عمیق، ظاهر و باطن، ابتدا و انتها، سوال و جواب، قطع و وصل و مستثنی و اینها را، اصلاً اجازه ندارد فهم دین کند والا اشتباه میکند. چرا این سه قید را آورده و قیود دیگر را نیاورده. چرا الرحمن الرحيم را هم در آیه اول آورده و هم در آیه سوم تکرار کرده است. چرا فرموده "ایاک نعبد و ایاک نستعین" چرا نفرمود "ایاک نعبد و نستعین" اینها همه دارد مطلب به ما یاد میدهد. چرا نعبد را بر نستعین مقدم کرد. طبق فرمایش مولامیر المومنین علیه السلام تقدیم بیان دارد باید بدانیم چرا مقدم کرده است. و مثلاً در سوره بقره میفرماید: "الذین یؤمنون بالغیب"، چرا یؤمنون را فعل آورده است. چرا مقید به (بالغیب) کرده است و..... علم بلاغت در تفسیر قرآن نقش اصلی را دارد و پایه فهم دین هم قرآن است.

در علم فقه نیز که حرف مرحوم علامه وحید بهبهانی را خدمتان عرض کردم. در علم فقه در باب نکاح به مطالبی برخورد میکنیم که اگر کسی مثلاً بحث کنایه را نداند اصلاً روایات باب نکاح را نمیتواند بررسی بکند. چون معصوم (ع) در بعضی جاها حیا به خرج داده و مطالبی را که قبیح بوده با کنایه بیان کرده است. در ابواب دیگر نیز زیاد است. یک وقتی جواهرالکلام را بحث میکردیم باب قضا را، دیدم روایت ابی خدیجه که نقل میکنند "ایاکم ان یحاکم بعضکم بعضا الی اهل الجور و لکن انظروا الی

رجل منکم يعلم شیئاً من قضایانا" (وسائل الشیعه، باب ۱، ابواب صفات قاضی، حدیث ۵)، بعضی از فقها با استفاده از این شیئاً گفتند قاضی نیازی نیست که مجتهد باشد. چرا؟ چون شیئاً تنوین دارد و تنوینش نکره است و نکره دلالت بر قلّت میکند. البته باید دانست که نکره گاهی دلالت بر کثرت یا عظمت میکند و نیاز به قرینه دارد. کاری ندارم که کدامیک درست است اما اینکه از روی تنوین نکره یک فهم روایی پیدا کرده‌اند و فتوا داده‌اند، خیلی مهم است. در مورد کنایه بحث مفصلی در باب حج بین علما شده که آیا فقط (إراقة الدم) شرط است، یعنی فقط باید یک خونریزی کنیم یا اینکه علاوه بر خونریزی باید "و أطعموا القانع والمعتّر" شود یعنی به فقرا و مساکین هم باید بدهیم. بعضی از آقایان از روایت برداشت کردند که فقط "إراقة الدم" مهم است. بعضی دیگر از علما گفتند إراقة الدم کنایه است و یک سری قرائن متصل و قرائن منفصل نیز برای آن آورده‌اند. علی ای حال در اینجا اختلاف فتوا پیش آمده که بازگشت به کنایه دارد. این یکی از نمونه‌هایی است که در بحث فقهی با آن برخورد میکنیم.

در روایات عمومی نیز به این مطالب برخورد میکنیم. مثلاً روایتی از پیامبر مکرم اسلام (ص) است که در رابطه با امام علی (ع) میفرماید و خود امیرالمومنین (ع) ظاهراً نقل میکند. روایت در بحارالانوار "فی مناقب امیرالمومنین (ع) و تعدادها" است قال علی (ع): "وأما العشرون، فإني سمعت رسول الله (ص) يقول لي مثلك في امتي مثل باب حطه في بني اسرائيل فمن دخل في ولايتك فقد دخل الباب كما امره الله عز وجل"، یعنی منقبت بیستمی که پیامبر در مورد من فرموده است این است که: "مثل تو در امت من مانند درب حطه در بنی اسرائیل است. هر کسی در ولایت تو وارد شود، همان‌طور که خدا فرموده داخل درب شده است" ما هستیم و این روایت. این بحث در باب تشبیه علم بیان کار میشود که در قرآن آنقدر تشبیه داریم که اگر کسی در تشبیهات توجه نکند فایده‌ای ندارد. اگر بدون توجه به تشبیه بخواهیم معنا کنیم میگوییم: باب حطه یک در ایده آل است که هر که وارد آن بشود بخشیده میشود. اما باید در وجه شبه دقت بکنیم. وجه شبه در مشبه به، اعلا و اجلا از مشبه است. گوینده میخواهد وجه شبه را از مشبه به، به مشبه انتقال بدهد. لذا به تاریخ می‌رویم که ببینیم باب حطه چیست. باب حطه یکی از درهای بیت المقدس است که اینک مرحوم علامه طباطبایی هم در المیزان آورده که آنها وقتی گناه میکردند از این در وارد میشدند و این در، در بخشش بود. اصلاً کلمه حطه که یک کلمه

عبری است به معنای (اللهم اغفر) است. پیامبر به علی (ع) میگوید که شما باب بخشش و مغفرت این امت هستی. یعنی هر کس داخل در ولایت شما بشود و ولایت شما را به معنای حقیقی بپذیرد دیگر غصه‌ای نداشته باشد و از همه چیز راحت است. که البته این معنا به تشریح بیشتری نیاز دارد. پس فهم این روایت مبتنی بر فهم تشبیه است. یا مثلاً تشبیهی در قرآن داریم که: "یخرجون من الابداث كأنهم جراد منتشر" سوره قمر آیه ۷ می باشد ، از گورهایشان بلند میشوند مثل ملخهایی که منتشر میشوند. معنای این آیه چیست. به سراغ مشبه به میرویم، وجه شبه در جراد المنتشر چیست، با توجه به اینکه وجه شبه را ذکر نکرده می توان وجوه زیادی را ذکر کرد که هر کدام به جای خود صحیح می باشد مثلاً: ۱- تشبیه به ملخ یکی برای کثرت آنها است که ما در زبان فارسی می گوئیم مثل مور و ملخ جمع می شوند

۲- اینکه سیر حرکتی آنها در هم و بر هم است یعنی به هم می ریزند و از هر طرفی فرار می کنند و راه نجاتی ندارند.

۳- حرکت دارند ولی سرگردانند ۴- جمعند ولی متفرق و جدای از یکدیگر هستند ۵- عدد آنها بی شمار است و به شمارش در نمی آیند ۶- نمی دانند کجا می روند ۷- توجه و التفات به یکدیگر ندارند همینطور مردم از قبرها مبعوث گردند

۸- از اینکه اجدات محل اجساد است به نوعی می توان گفت ظاهر آیه دلالت بر معاد جسمانی می کند به این صورت که که بگوییم این تشبیه زنده شدن و خروج از قبرها را بیان می کند همانطور که مشخص است ملخ دم خود را زیر خاک میکند و تخم میگذارد بعد از چندی تخمها ، کرم می شوند سپس تغییر شکل میدهند و تبدیل به پروانه و بعد ملخ میشوند. انسان هم در روز قیامت از درون قبر خودش به صورت زنده بیرون می آید و منتشر میشود و مفاهیم زیاد دیگری نیز میتوان از این تشبیه به دست آورد . مرحوم آقای خویی در مصباح الفقاهة جلد ۱ در بحث حرمت غیبت به آیه ۱۲ سوره مبارکه حجرات، ((آیه غیبت)) اشاره کرده و آن قدر وجه شبه بیان میکند و تشبیه را توضیح و تفصیل می دهد کأنه از این توضیحات به روایتهای دیگری دست پیدا می کنیم .

مثالی دیگر اینکه در باب نماز شب روایت داریم که میفرماید: "لیس من عبد إلا یوقظ فی کل لیلہ مرة او مرتین فإن قام کان ذلک" یعنی هر بنده‌ای در شب یکبار یا دوبار بیدار میشود، اگر بلند شود و کارهای نماز شب را انجام دهد ثوابها و پاداشهایی که در نظر گرفته‌ایم برای او هست اما "والا فحج الشیطان فبال فی اذنه" یعنی وگرنه شیطان حرکت میکند و در گوش او بول میکند. بعضی از دوستان وقتی این روایت را می‌بینند اینطور توضیح میدهند که پس معلوم است که شیطان بول دارد اما بولش نامرئی است و بول نامرئی او در مغز و اعصاب ما اثر میگذارد و نمیتوانیم کارهای صالح و خوب مانند نماز شب را انجام دهیم. در ظاهر هم مطلب زیبا به نظر می‌رسد. ولی چنین نیست. بلکه بحث در مورد کنایه است. وقتی میگوید: ((فبال الشیطان فی اذنه))، دارد کنایه میزند که شیطان با او بازی میکند و جلوی کار نیک را میگیرد و نمیگذارد بلند شود. همانطوری که در ((فحج الشیطان)) هم یک نوع کنایه است و آن یک نوع راه رفتن خاصی است که خیلی پست است، جلوی پاهایش را کنار هم میگذارد و از عقب پاهایش فاصله میگیرد یعنی تمام برنامه‌ریزی‌اش با این راه رفتن پست و ردیء این است که جلوی پا شدنش را بگیرد نگذارد نماز شب بخواند. معنای روایت این است نه آنکه به معنای ظاهر اکتفا کنیم. دلیل مطلب هم آن است که به مبحث کنایه دقت نکرده اند. روایات در این باب خیلی زیاد است. من حیث المجموع در ضرورت مطلب در فهم قرآن شکی نیست. "اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون" چرا در اینجا واو آورده است. نیازی به واو و همچنین اولئک نیست. میتواند بگوید "اولئک علی هدی من ربهم، و هم المفلحون" اینها دارد به ما مطلب میگوید. واو را آورده یعنی وصل کرده و فصل نیاورده. اولئک را با علی هدی آورده و استعاره تبعیه به ما میدهد. قرآن بر معانی، فصل، وصل، ایجاز، قصر، مقتضای حال توجه دارد. اصلاً در جملات خبریه، مثلاً وقتی به پیامبر میگوید "ذلک الکتاب لاریب فیه" مگر پیامبر شک دارد که برایش تاکید میکند. یک مطلب بلاغی در آن نهفته است. اینها را اگر مشخص کنیم در فهم مطالب تغییراتی صورت می‌گیرد.

یا مثلاً در روایت داریم "ثمرتها الفتنة" یعنی ثمره دنیا فتنه است. باید استعاره و مجاز را در آن بفهمیم. در اینجا استعاره مکنیه بکار رفته. دنیا را به درخت تشبیه کرده، ولی لفظ درخت را نیاورده و ثمره را که از لوازمات درخت است آورده، و آن را از باب استعاره تخیلیه به مشبهه اصلی که الان مستعار است، اضافه کرده. همانطوری که در درخت، اصل، ثمره است اصل دنیا هم فتنه است. اگر کسی به دنیا

بچسبد میوه آن فتنه است. این روایت این مطلب را با زبانی بلاغی و ادبی بسیار زیبا بیان میکند. بعضی جاها نفهمیدن این مطالب به اصل دین خلل وارد میکند. اما در بعضی جاها خللی وارد نمی کند ولی دقت در این نکات ترجیح دارد و فهم مطلب را زیباتر می کند .

رهنامه: آیا نپرداختن به این علم ، علت خاصی داشته است؟

استاد: چند دلیل را میتوانیم نام ببریم، اولاً آمیزش این علم با علوم دیگری مثل منطق و نحو باعث شد کسانی هم که میخواستند در زمینه این علم کار کنند، نا خواسته وارد مباحثی در زمینه منطق، یا تفسیر یا اصول بشوند . لذا مباحثی وارد این علم شد اما مسائل و اصول خود این علم گسترش پیدا نکرد. به هر حال ما پی می بریم که بسیاری از استنباطهای اشتباه ما در فهم مسایل تفسیر، فقه، اصول و در علوم دیگر که از آیات و روایات در آن استفاده میکردند مانند علم اخلاق، مسائل اجتماعی و... بخاطر اشتباه در فهم مسائل بلاغی و کار نکردن در این زمینه بوده است.

یکی از دلایل دیگر، کم همتی علما نسبت به این علم بوده است. این را از تفاسیر و شرحهایی که زده اند، دریافت میکنیم. حتی در خیلی از مسائل علم بلاغت، همان مثالهایی را که در قرن دوم و سوم هجری زده شده است، امروز هم به کار می بریم. یعنی توانایی تغییر مثال را هم نداشتند. ممکن است دلیلش تعصبی بوده که نسبت به امرء القیس و نسبت به بعضی از شعرای عرب وجود داشته. اما نباید این تعصب در فهم قرآن هم رسوخ کرده و کار به مفاهیم اشتباه ختم پیدا کند.

دلیل سوم کم همتی کسانی بوده که مسئولیت نظام درسی حوزه های علمیه را بر عهده داشته اند . در آن نظام ها، پژوهشهای بلاغی و کتابهای آموزشی و تحقیقی بلاغی در سطوح بالا اصلاً مشاهده نمی شود یا بسیار کم بوده است. البته در قسمت دانشگاه ما به یک سری مطالبی در بلاغت زبان فارسی که آن هم برگرفته از بلاغت زبان عربی است بر میخوریم که خوب است و کارهای خوبی صورت گرفته است. اما در قسمت بلاغت عربی که در بعضی موارد فهم قرآن و روایات و فهم فقه متوقف بر آن است، کار جدی صورت نگرفته است. لذا ما به صورت جدّ به تفاسیر اشتباهی از آیات و به فتوای اشتباهی در فقه بر میخوریم که برگرفته از فهم اشتباه در بلاغت بوده است. این سه دلیل اصلی عدم رشد بلاغت می باشد .

رهنامه : پیشنهاد شما برای رفع این مشکلات چیست ؟

استاد : یکی اینکه باید به طور جدی در فکر رونق این علم باشیم. این علم به صورت پراکنده در علوم دیگر آمده است. مثلاً مباحث استعاره، کنایه و مجاز در علم اصول هم بحث شده اما جایگاهش آنجا نیست. لذا به آن مباحث لفظی علم اصول میگویند. در حالیکه جایگاه مباحث لفظی در اصول نیست و در آنجا به صورت کامل به آن پرداخته نشده است. اینکه میگویند جملات انشایی در معنای خبری یا جملات خبری در معنای انشایی که در احادیث فقهی هم کاربرد دارد ، بحث کامل آن در علم بلاغت است . یا مثلاً بعضی از مباحث که در علم فقه اللغه و در علم لغت آمده، جایش اینجاست. یا بعضی از این مباحث در علوم قرآنی و در علوم حدیث و در فقه الحدیث بحث شده ولی جایگاهش آنجا نیست. لذا اهل حدیث در این مباحث به اشتباهاتی میرسند و همان اشتباهات را در فهم حدیث دخیل میکنند و کار درست پیش نمی رود . پیشنهاد می کنم که در علوم قرآنی، در مقدمات تفسیر به علم بلاغت البته به صورت صحیح بیشتر پرداخته شود .

پس، اولاً توجه جدی به این علم در حوزه های علمی شیعی امروز خیلی ضرورت دارد. دوم، نوشتن کتابها، مقاله ها و تولید علم در این بحث آنقدر جا دارد که ضرورت آن بر خواص پوشیده نیست . و همانطور که در علم فقه یا تفسیر روز به روز با مطالب جدید برخورد داریم در بلاغت نیز با مباحث جدید سر و کار داریم و این علم دید ما را نسبت به فهم دین و روایات و حرف بزرگان عوض میکند.

انشاءالله روزی برسد که به اینها جامه عمل پوشیده شود و ما بتوانیم در فهم دین از تمام علوم که به نحوی موثر است استفاده کنیم .